ارتباط با آثار علامه دشوار است

عبدا... نصری: ارتباط با آثار علامه دشوار است و یکی از جهاتی که آثار او مورد توجه قرار نگرفته این است که آثارش به راحتی فهم نمی‌شود. علامه می‌خواست خود بیندیشد. همین امر باعث شده افق‌هایی را بگشاید که بزرگان ما کمتر به آن توجه کرده‌اند؛ مثل همین موضوع فلسفه زندگی. علامه جعفری نسبت به خیلی از علما برجستگی‌هایی دارد و از لحاظ پرداختن به این موضوع بی‌نظیر است.

آینده‌نگری و جامع‌نگری علامه

مهدی گلشنی: علامه جعفری، ویژگی‌های کمیابی داشته و کارهایی کرده است که در زمان خود نوآوری بوده است. مثلا هشدارهای ایشان به حوزه علمیه قم مبنی‌بر توجه به مقتضیات زمان خیلی آینده‌نگرانه و جامع‌نگرانه بوده است. حوزه علمیه ما در حال حاضر مثل علامه جعفری، شهید صدر و شهید مطهری متناسب با زمان فعالیت نمی‌کند.

بالاتر از حیات معقول

قاسم پورحسن: علامه جعفری معتقد بود ما مرتبه‌ای بالاتر از حیات معقول داریم. علامه طباطبایی نیز شبیه این بحث را دارد. فهم غربی می‌گوید زندگی و انسان اصالت ندارد. اما دیدگاه علامه جعفری در این زمینه ایجابی است و فهمی بنیادین از انسان و زندگی است. علامه جعفری نسبت‌هایی را میان انسان با خودش، با مبدأ، هستی و خدا مطرح می‌کند.

کنفرانس بین‌المللی کمونیسم سوسیالیسم و سرمایه‌داری

بیست‌ویکمین کنفرانس بین‌المللی کمونیسم، سوسیالیسم و سرمایه‌داری در رم ایتالیا برگزار می‌شود. محور موضوعات کنفرانس شامل کمونیسم، سوسیالیسم و سرمایه‌داری، مطالعات سیاسی کمونیستی، سیاست‌های حزب کمونیسم و کارگری، مطالعات سیاسی پس از کمونیسم، دموکراسی، دوران بعد از کمونیسم و حافظه جمعی، سیاست و... است. مهلت ارسال آثار تا پایان روز ۱۵ ژوئن ۲۰۱۸ است.

یادداشت

معاصر شدن با فلسفه اسلامی

فلسفه ملاصدرا و تعلیم و تربیت امروز ما

محمد ناصری‌پور
دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت

با الهام از کتاب «ما و تاریخ فلسفه اسلامی» دکتر داوری اردکانی، عرض می‌کنم اگر ما می‌خواهیم راه فلسفه صدرا را در تعلیم و تربیت هموار کنیم، باید نسبت‌مان را با این فلسفه تغییر دهیم. تکرار الفاظ و عبارات فیلسوفانه گذشته، فلسفه نیست و راهی را در تعلیم و تربیت نمی‌گشاید. باید با «دغدغه تعلیم و تربیت» با ملاصدرا هم‌زبان شد و با این هم‌زبانی او را به زمان حاضر بیاوریم. ایشان می‌گوید: «ما اگر بتوانیم جایی در تاریخ کنونی بایستیم و با ملاصدرا از در هم‌زبانی و دیالوگ درآییم، با او معاصر شده‌ایم و او را از زندان گذشته رهانیدیم.»[1] به قول دکتر داوری اردکانی، «باید متن صدرا را از تعلقش به گذشته برهانیم و آن متن را در زمان خود زنده کنیم» و با خوانش ناگفته‌ها و نانوشته‌های فیلسوفان سلف، آنها را معاصر خود کنیم. ما ابتدا باید به دنبال نسبت درست، کارآمد و آینده‌دار با فلسفه اسلامی باشیم و بعد، از آنها انتظار راهبری تعلیم و تربیت را داشته باشیم.

دکتر داوری اردکانی در این کتاب می‌گوید: «فلسفه در صورتی ره‌آموز می‌شود که مطالب بین سطور و نانوشته‌ها و ناگفته‌های آن هم خوانده شود؛ مثلا صرف دانستن اتحاد عالم و معلوم کافی نیست، ما از حکم یا قاعده فلسفی اتحاد عالم و معلوم یا عاقل و معقول چه درسی برای فهم و درک تعلیم و تربیت امروزمان می‌توانیم بیاموزیم؟ در حاشیه قاعده اتحاد عاقل و معقول، برای تعلیم و تربیت چه می‌توان خواند؟» داوری اردکانی با قرار دادن این قاعده در راه درک تاریخی جهان جدید و علم جدید می‌گوید: «نتیجه پذیرش این قاعده این است که بشر جدید و عالمان جهان متجدد، صورتی از روابط و مناسبات کمی و ریاضی‌اند، زیرا علم اصلی در زمان ما، همین روابط و مناسبات ریاضی و تکنیکی است. ما دیگر با عالم خیال و عقل کاری نداریم که مضاهی آن شویم. در حاشیه نانوشته قاعده اتحاد عاقل و معقول می‌توانیم بخوانیم که مبادا در جهان ما این قاعده درست در نیاید یا اگر درست باشد، آدمی به موجودی مبدل می‌شود که سیر ارتقای او در جهت عکس مسیر تجرد است، زیرا با فروآوردن طرح‌های خیالی و عقلی و علمی به زمین و وابستگی بیشتر به آن است که ترقی به معنای مدرن آن صورت می‌گیرد. کسی که به چنین وضعی آشنا می‌شود، ظاهرا میان فلسفه اسلامی و علم جدید یکی را انتخاب می‌کند، زیرا این دو با هم در تقابل قرار می‌گیرند.» با چنین تلقی از علم در دیدگاه صدرایی، ما می‌خواهیم با آموزش علوم مدرن چه نسبتی برقرار کنیم؟

آقای دکتر داوری اردکانی در بالا ناخوانده‌های قاعده‌ای از فلسفه صدرا را مقدمه فهم و درک تاریخی علم مدرن قرار داد و با آن به تقابل علم مدرن با فلسفه اسلامی رسید و ما می‌توانیم با این درک به فهم و درک تاریخی از تعلیم و تربیت مدرن نائل شویم.

اما این درک تاریخی و زمان‌شناس را چگونه می‌توان به دست آورد که در تعلیم و تربیت ما هم سرریز شود؟ ایشان می‌گوید: «ما اگر بتوانیم فلسفه اسلامی را چنان دریابیم که فیلسوفان خود دریافته بودند، یعنی اگر در وقت و اقوال تفکر با آنان شریک شویم، زمان خود را نیز می‌توانیم بشناسیم. زمان تفکر، زمان باقی است و زمان‌های فانی سایه زمان باقی‌اند. اگر فلسفه اسلامی را با وقت آن دریابیم و بشناسیم، این فلسفه، معاصر ما می‌شود و می‌تواند جایگاه ما در جهان کنونی را بشناساند و ما را مستعد طلب راه برون‌شد از عالم یک ساحتی حرص مصرف سازد.»

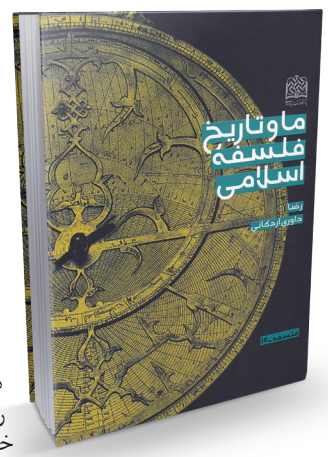

با این معاصر شدن فلسفه ملاصدرا، وضع تعلیم و تربیت هم دگرگون می‌شود و فلسفه ملاصدرا راهبر و راهگشای تعلیم و تربیت خواهد شد. دکتر داوری در ادامه می‌گوید: «تکرار قضایا و قواعد صوری هیچ فلسفه‌ای هم کارساز نیست.»

با تکرار وضع مدرسی کنونی، فلسفه اسلامی چه نقش و جایگاهی برای راهبری و هدایت تعلیم و تربیت خواهد داشت یا دارد؟ ایشان می‌گوید: «رجوع به سوابق تفکر و تجدید عهد با فلسفه اسلامی در ما تعلق‌خاطر و همت پدید می‌آورد و دست‌ها و زبان‌ها را هماهنگ می‌سازد. تجدیدعهد تاریخی، همزبان شدن با متفکران گذشته است و در این هم‌زبانی است که از فلسفه اسلامی بعضی درس‌های ناآموخته‌اش را می‌توان فراگرفت.»

ما اگر می‌خواهیم از فلسفه ملاصدرا در تربیت بهره ببریم، باید ابتدا تلقی‌مان و نسبت‌مان را با آن تغییر دهیم. نسبت کنونی و رایجی که ما داریم، فلسفه صدرا را برای تعلیم و تربیت عقیم و سترون کرده است. برای همین است که آقای دکتر داوری اردکانی پیشنهاد می‌دهد «براساس تلقی جدید از کار و بار فلسفه اسلامی، باید برنامه و نحوه تدریس فلسفه اسلامی دگرگون شود و باید آثار و متون فلسفی را طوری خواند که در این دوران فروبستگی‌مان افق تاریک زمانه‌مان قدری روشن شود.» با این روشن‌شدگی افق است که تعلیم و تربیت هم معنا و نشاط و تاثیر مهم خودش را خواهد داشت.

منابع:
۱- داوری اردکانی، رضا، ما و تاریخ فلسفه اسلامی، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.

پیوستگی سیاست انسانی با سیاست الهی

پیشرفت سیاسی از منظر صدرالمتالهین

امین نوروزی‌مصیر
دانشجوی دکتری علوم سیاسی

یادداشت

محمدبن ابراهیم شیرازی مشهور به صدرالمتالهین در دورانی زندگی می‌کرد که در یک عبارت می‌توان آن را چنین وصف کرد: دوران «اصنام الجاهلیه». وی پس از گذراندن تحصیلات، در مکتبخانه‌هایی در شیراز و اصفهان صاحب اندیشه شد؛ اندیشه‌ای که در چارچوب مبانی اسلام شیعی است؛ اندیشه‌ای خداباورانه که خداوند را علت غایی می‌داند؛ خدایی که به انسان کمک می‌کند تا خود را به خوبی بشناسد تا [آنکه] علائم خداوندی را در خود تقویت کند. درحقیقت اندیشه ملاصدرا در آن زمان، جدای از اندیشه مکاتب موجود در پهنای اسلام نبوده است بلکه اندیشه ایشان جمع بین فلسفه اشراق و مشاء است که در آثار وی در کتاب‌هایی همچون مبدا و معاد، الشواهدالربوبیه، رساله سه اصل، کسر الاصنام‌الجاهلیه، الحکمه المتعالیه فی‌الاسفار العقلیه الاربعه، المظاهر الالهیه، الواردات‌القلبیه، تفسیر القرآن کریم و شرح اصول کافی رخ عیان می‌کند. به نظر ملاصدرا، منابع معرفتی مشمول تکثر هستند که عقل، وحی، شهود و تجربه در شمار این منابعند، هرکدام از این منابع معرفتی در مرتبه‌ای به کار انسان می‌آیند و سلوک و سیاست‌ورزی او را جهت می‌دهند و او را در رسیدن به اهدافش کمک می‌کنند و هرکدام از این ابزارها تکمیل کننده معرفت انسان هستند به گونه‌ای که اگر عرفان از این منابع از گرفته شود یک ویژگی اساسی آن از دست رفته است. از طرف دیگر نیز ملاصدرا عقل را بر کشف و شریعت استوار کرده است. انتخاب واژه حکمت برای اندیشه صدرا با قصد و از سر غرض است؛ چراکه وی بر این باور است که حکمت مقام پیامبران و ائمه و جانشینان آنها و مرتبه‌ای از کمال است. حکمت متعالیه ساماندهی عالم به سامان عقلی به اندازه توان بشری است تا به آن، مظهریت عالم ربوبی حاصل شود. مظهریت عالم ربوبی مقام تخلق به اخلاق ا... است که هدف آن [نیز] عزیمت به سوی خداوند باری تعالی است. حکمت ذوابعاد است که هم دارای بعد نظری است و هم عملی. حکمت متعالیه ملاصدرا در دل خود حکمت سیاسی متعالیه را می‌پروراند که ناظر بر عرصه سیاست است. صدرالمتالهین براین باور است که هدف نهایی از خلقت انسان توسط خداوند، تکامل و پیشرفت است، به عبارتی دغدغه اصلی ملاصدرا، «تکامل» است. گذر انسان به سوی باری تعالی و پیشرفت واقعی از دنیا و پایین‌ترین منزل (عالم هیولی، عالم طبیعت) می‌گذرد و پس از گذر از عوالم وجودی دیگر به قرب الهی نائل می‌شود. به این لحاظ است که امور دنیوی و زندگی مادی ارزش پیدا می‌کند. ایشان به صورت خاص به مساله پیشرفت سیاسی نپرداخته اما از فحوای مطالب و اندیشه ایشان در آثار به جامانده، می‌توان بین مطالب توسعه و سیاست پلی زد و آنها را به هم نزدیک کرد و نتایجی مرتبط با پیشرفت سیاسی را نتیجه گرفت. ایشان معتقد است هدف خداوند از نزول قرآن، راهنمایی انسان‌هاست تا با تمسک به آن بتوانند بهترین راه و مسیر، جهت نیل به پیشرفت را بیابند و همانند چراغی باشد در دل تاریکی. البته انسان در این باره مختار است و می‌تواند از این چراغ راهنما استفاده کند و به پیشرفت برسد یا استفاده نکند و [کارش] به شقاوت منتهی شود. نتیجه هر عملی انتخاب و حرکت خود انسان‌هاست. می‌توان چنین استنباط کرد که مساله پیشرفت سیاسی یک موضوع تکوینی است و انسان می‌تواند هر مسیری را انتخاب کند اما از نظر آموزه‌های اسلامی و اندیشه ملاصدرا، به لحاظ تکوینی انسان نباید راه ظلمات را انتخاب کند. تمام آیات قرآن برای زندگی سیاسی و اجتماعی برنامه دارند تا بهترین راه و مطلوب‌ترین مسیر انتخاب شود و به پیشرفت و پیشرفت سیاسی برسد. آیات قرآن در ۶ اصل خلاصه می‌شوند:

۱) شناخت حق تعالی (خداشناسی و توحیدشناسی به منزله هدف‌شناسی)
۲) شناخت راه راست و درجات صعود و چگونگی سلوک به سوی خدا (شناخت مراحل و منازل سفر به منزله راه‌شناسی)
۳) شناخت رستاخیز و بازگشت به سوی خدا (معادشناسی به منزله شناخت مقصد نهایی و پایان سفر)
۴) شناخت پیامبران (نبی‌شناسی و رهبرشناسی)
۵) یاد کردن سخنان منکران خدا و آشکار ساختن رسوایی‌ها (باطل‌شناسی و جریان‌شناسی مکاتب انحرافی و نقد و هدایت آنها)
۶) آموزش روش آبادسازی منازل و مراحل سلوک به سوی خدای متعال و طریقه بندگی وی و چگونگی برداشت توشه و مرکب برای سفر آخرت (سازندگی دنیا به منزله سازندگی آخرت و تنظیم امور دنیا به نحوی که انسان را به خدا برساند). به‌طوری که سه اصل اول پایه‌های ستون اصلی و سه اصل دوم در حکم متممات هستند. اصل ششم از اصول مذکور، مربوط به امور دنیوی است که ناظر بر سه قسم است: الف) تهذیب اخلاق یا به عبارت دیگر خودسازی، فردسازی و تربیت فردی. ب) تدبیر منزل یا به عبارتی ساماندهی اقتصاد خانواده ج) سیاست مدن یا به عبارتی اداره جامعه مدنی و سیاسی و نهادهای اجتماعی و دولت‌سازی. ارتباط بین این سه قسم با همدیگر به گونه‌ای است که اثرات متقابل بر یکدیگر دارند و به نوعی در هم تنیده‌اند. قسم سوم از اصل ششم یعنی سیاست مدن به عقیده فلاسفه، علم سیاست است که ملاصدرا معتقد است با شریعت رابطه تنگاتنگی دارند اما با روح شریعت نه با ظاهر آن. ایشان معتقدند: سیاست مساوی با احکام شریعت است و سیاست بدون شریعت، همانند جسمی است که روح ندارد. سیاست، تدبیر و تلاشی انتخابی و عقلایی مبتنی بر کشش‌های فطری و طبیعی انسان‌هاست که به جهت اصلاح حیات جمعی برای نیل به سعادت و «غایات الهی» در پیش گرفته می‌شود و در شواهدالربوبیه سیاست را این گونه تعریف می‌کند: «السیاسة حرکة مبدئها من النفس الجزئیه تابعة لحسن اختیار الاشخاص البشریه لیجمعهم علی نظام مصلح لجماعتهم». سیاست عبارت است از حرکت از نفس جزئی که براساس حسن اختیار و انتخاب فرد انسانی است، برای اینکه آنها را بر محور نظام‌مندی گرد آورد و جماعت‌شان را اصلاح گرداند.» سیاست در دستگاه فکری صدرالمتالهین نوعی حرکت در جهت تربیت و هدایت انسان‌هاست که فساد در آن راه ندارد. در این راستا ایشان می‌گوید: «قصد و غرض واضع قوانین و نوامیس الهی در اصلاح و تربیت جزء شریف نفس ناطقه ما و توجه او به تزکیه و تهذیب جوهری که از ما در نشئه آخرت باقی می‌ماند، به مراتب بیش از توجه او به اصلاح جزء اخس و جوهر فاسد بدن ماست.»

سیاست در اندیشه ملاصدرا به دو دسته، سیاست الهی و سیاست انسانی تقسیم می‌شود. سیاست الهی مجموعه قوانینی است که خداوند برای زندگی انسان‌ها نازل کرده و سیاست انسانی، قوانینی است که افراد برای زندگی دنیوی خود تدوین کرده‌اند. از نظر ملاصدرا سیاست انسانی نباید از سیاست الهی جدا شود. انسان به تبع انسان بودنش، نیازمند است و دارای یک‌سری نیازهاست، به‌طوری که برخی نیازها، نیازهای مادی و برخی دیگر نیازهای فطری (نیاز انسان بما هو انسان و نیاز نیازهای خاص) باشد. نیاز انسان به جامعه سیاسی ذیل نیازهای فطری قرار می‌گیرد. براساس نظریه حرکت جوهری پیشرفت سیاسی جوامع، اختیاری و تدریجی و جوهری است و به دلیل اینکه این حرکت با اراده انسانی تلفیق می‌شود، پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. در این حرکت دین نقش اساسی را ایفا می‌کند و موجب تحرک در جامعه می‌شود و فرآیند جامعه‌سازی رونق می‌یابد. با توجه به اینکه حرکت تکاملی از پایین به بالاست، می‌توان چنین استنباط کرد که هر اندازه مولفه‌های تعالی انسانی در یک جامعه رخ نمایان کند، به همان اندازه پیشرفت سیاسی در جامعه رخ می‌دهد، به عبارتی پیشرفت سیاسی یک مساله نسبی است که به عملیاتی کردن آن توسط مردم و حاکمیت برمی‌گردد. بنابراین کاملا مشهود است که در اندیشه ملاصدرا پیشرفت دارای سطوح و درجات مختلفی است که این سطوح مهم‌ترین موانع پیشرفت سیاسی هستند که عبارتند از: ۱) «سد باب معرفتا...»، ۲) «سد باب حیات و زندگانی و ۳) «سد باب معیشت». سه سطح مذکور ناظر بر مباحث نظری، معرفتی، عملی و دنیوی است، به‌طوری که هر کس حقوقی را از جامعه سلب کند، عمل او در شمار گناهان بزرگ شمرده می‌شود. از طرفی دولت‌ها به‌عنوان مسئول معیشت مردم اگر از وظایف خود کوتاهی کنند، دچار نقصان بزرگی شده‌اند و اگر دولت‌ها سد باب معیشت مردم شوند، دچار گناه کبیره شده‌اند. ملاصدرا اصطلاح «گناهان کبیره» را به‌عنوان معیاری برای دوام و قوام حکومت استفاده می‌کند. به بیان دیگر، از منظر ملاصدرا، آن دسته از اقدامات حکومت‌ها که تاثیرات بسیاری بر جوامع می‌گذارد، می‌تواند در شمار بزرگ‌ترین گناهان قرار گرفته و مانع سعادت و پیشرفت انسان‌ها شود. فراهم کردن بسترهای لازم برای بروز استعدادهای فردی و اجتماعی و به‌طور کلی رعایت عدالت سیاسی توسط حکومت، باعث قوام و بقای حکومت می‌شود البته مردم نیز مسئولیت‌هایی برعهده دارند. به‌طور کلی براساس اندیشه صدرالمتالهین می‌توان چنین استنباط کرد که پیشرفت سیاسی مدنظر ملاصدرا پیشرفت سیاسی متعالیه است که هم بعد مادی و هم بعد معنوی انسان را در نظر می‌آورد.

قفسه

نقطه عزیمت و آغاز فلسفه

انسان در اندیشه یاسپرس

علیرضا عباسی
عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی

کتاب «انسان در اندیشه یاسپرس» به تازگی روانه بازار نشر شده است. نویسنده در یادداشتی برای فرهیختگان، جهت معرفی کتاب، درآمدی به موضوع آن نگاشته‌اند و ضمنا اشاراتی نیز به میراث فکری و عرفانی ما داشته‌اند.

!!!

انسان هرگاه به خود می‌اندیشد و خود را موضوع شناخت قرار می‌دهد، می‌فهمد که همواره بیش از آن چیزی است که درباره خود می‌داند. یعنی هستی راستین (اگزیستانس) آدمی، همواره از اینکه موضوع اندیشه قرار گیرد و جنبه عینی یابد، سر باز می‌زند. بدین‌سان انسان در نیل به خود از معبر شناخت با شکست روبه‌رو می‌شود و می‌فهمد که در این مسیر شناخت انفسی، ناکام شده است. در شناخت آفاقی همچنین شکستی درانتظار آدمی نشسته است، زیرا او هرگاه جهان را متعلق و موضوع شناخت قرار می‌دهد درمی‌یابد که «جهان» نیز از دسترس شناخت ابژکتیو و عینی او فراتر است و گویی ذاتی فراگیر است که فقط نمودی از آن آشکار می‌شود. بنابراین انسان در رویکرد شناخت ابژکتیو و عینی درباره «خود» و «جهان» شکست می‌خورد. از سوی دیگر این شکست، فقط در قلمروی شناخت روی نمی‌دهد بلکه آدمی همواره در وضعیت‌هایی قرار می‌گیرد که گویی مرزهای وجودی اوست، وضعیت‌هایی مانند اندیشه مرگ، رنج، عشق، بیماری، اضطراب و... ؛ وضعیت‌هایی که انفجارهایی درونی را درآدمی به وجود آورده، مجددا او را به محدودیت‌ها و مرزهای خود ارجاع داده و طعم شکست را به او می‌خوراند.

انسان با این شکست‌های پی‌درپی - چه در ساحت شناخت و چه در پهنه وجودی خویش - می‌فهمد که در درونش عنصری اوج گیرنده و بالنده وجود دارد که همو خاستگاه آزادی اوست. انسان می‌فهمد که چیزی در او هست که او را در جهشی اوج گیرنده به سطح ژرف‌تری از اقیانوس ناپیدا-کرانه خود می‌برد (هستی، اگزیستانس).

علاوه‌بر «هستی» که قطب نیرومندی در انسان است، قطب نیرومند دیگری نیز وجود دارد: خرد، که چون پنجره‌ای همواره به روی حقیقت باز می‌ماند. خرد است که انسان را از محدودیت‌ها و شکست‌های ساحت شناخت و قلمروی وجودی آگاه می‌سازد. خرد است که انسان را از وضعیت‌های مرزی آگاه می‌کند و رویارویی با تهدیدهای جدی چون رنج، اضطراب، ستیزه و... را به انسان هشدار می‌دهد و به قول حافظ بانگ می‌زند که:

هشیار شو که مرغ چمن مست گشت، هان
بیدار شو که خواب عدم در پی است، هی

از نظر یاسپرس «انسان» نقطه عزیمت و آغاز فلسفه است. هیچ فلسفه‌ای نمی‌تواند فارغ از نوعی انسان‌شناسی ادامه مسیر دهد. به سخن دیگر هیچ فلسفه‌ای نمی‌تواند صرفا به مساله «وجود کلی» بپردازد، زیرا با اندکی تامل، وجود کلی تبدیل می‌شود به مساله وجود فردی انسان.

یاسپرس انسان را موجودی فراگیرنده می‌داند که دارای چهار حالت وجودی است: دازاین یا وجود تجربی محض، آگاهی کلی، روح و اگزیستانس (هستی). انسان همواره در نوسان بین این حالت‌هاست. به همین علت است که حال آدمی همواره در دگرگونی است و به قول سعدی شیرازی:

زمانی درس علم و بحث تنزیل
که باشد نفس انسان را کمالی
زمانی شعر و شطرنج و حکایت
که خاطر را بود رفع ملالی

خدای است آن که ذات بی‌زوالش
نگردد هرگز از حالی به حالی

البته از نظر یاسپرس هر یک از حالات انسانی تمایل به حرکت به سمت حالت و سطح برتر دارد و لذا هر مرتبه، حالتی بالقوه است که توان شدن و رفتن به سطح و حالت بالاتر را دارد. انسان در حالت نخست حسیت خالص یا به تعبیر یاسپرس «دازاین» است. دازاین همان «تخته‌بند تن بودن» آدمی است. به همان معنایی که حافظ می‌گوید:

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
که در سراچه ترکیب، تخته‌بند تنم

انسان با تن خود در مکان و زمان یا همان سراچه ترکیب زندگی می‌کند و از همین طریق نیز کنش متقابل اجتماعی دارد.

دومین حالت، انسان به‌مثابه آگاهی کلی است. یاسپرس آگاهی کلی را با اندیشه ملازم می‌داند و ساحت آن، امور واقعی عینی، اطلاعات و نظایر آن است. او با آگاهی کلی با جهان مواجه می‌شود و از طریق تصورات، آنها را مورد مشاهده قرار داده و با مفاهیمی که دارد، با آنها وارد تعامل می‌شود و از همین طریق جهان را تغییر می‌دهد.

ویژگی ساحت سوم که «روح» است این است که روح اراده برای کلیت و به جامعیت درآوردن است. روح با تلاش برای فهم همه مولفه‌ها با هم، واقعیت‌های تجربی و نیز تجربه از آنها را صورت‌بندی می‌کند. حالت نهایی «هستی/ اگزیستانس» است. انسان به‌مثابه هستی، از طریق ادراک توانایی خود برای بودن، جنبه فراگیرندگی خود را به فعلیت می‌رساند.